

بزرگترین پارادُکس در تحلیل روشنفکران معاصر!

وقتی دین آفیون ملتها است !

نقش انسان آفیون زده در پروژه ملت سازی و جامعه مدنی معاصر!؟

آنچه را که در ادامه ء این نوشته مرور خواهید کرد :

* «مبناهای فلسفی و اکادمیک انسان و جامعه در دین»

* بزرگترین پارادُکس در تحلیل روشنفکران معاصر!

قسمت چهارم :



نوشته و تحلیل از محمد

امین فروتن

_____سؤمین بخش نوشته ام را با اشاره و یاد آوری از باورهای ماتریالیستها و مارکسیستها که مقولات ماتریالیسم تاریخی نظیر هستی اجتماعی و شعور اجتماعی، پایه و روبرنا صورت بندی اجتماعی اقتصادی، شیوه تولید، نیروهای مولده، طبقه اجتماعی، مبارزه طبقاتی، را عوامل اصلی تکامل تاریخ محسوب میکنند ، خاتمه بخشیده و روی همین منظور به نوشتار تاریخی و معروف آقای امیر نیک آئین یکی از بزرگترین نویسندگان حزب توده ایران که « ماتریالیسم دیالکتیک» را برشته تحریر در آورده است و از قول لنین نوشته بود : «انسان وحشی، انسانی که فقط با غرائز خود سر و کار دارد هنوز از طبیعت متمایز نیست. انسان با شعور خود را از طبیعت متمایز می گرداند، از آن جدا می شود.» اشاره نموده بودم. اکنون بحثم را از همان جا آغاز میکنم .

بدون هرگونه تردید اگر ما رابطه دیاالکتیکی انسان با هستی و کائینات را مشخص نه سازیم و در قلمرو چنین شناسائی که هویت انسان نامیده میشود ، توقعات و آرزو های مان از « انسان » را به مثابه یکی از بزرگترین و اعجاز آمیز ترین « آیاتی » از هستی و کائینات در تمامی مسیر تاریخ بصورت علمی انعکاس ندهیم سخن گفتن از طرح جامع برای رهبری و هدایت وی کاملاً بی معنی خواهد بود که تصویر وجودی انسان ، تعریف فلسفی و همچنین عینیت او در تاریخ و جامعه ، همه اموری اند که قبل از صدور حکم و ایدئولوژی و راه و هدایت و رستگاری تبیین می شوند و باید شوند . ما امروز بصورت واضح می بینیم و علوم زیست شناسی نیز ثابت میکند که موجودات زنده به تدریج تنوع یافته و نوع آنها نیز تکثیر پیدا کرده است ، شگفت انگیز است که ماتریالیست ها و تمامی آنانی که برای شالوده های معیوب فلسفی خویش بویژه در حوزه تکامل انسان بر تیورئی زیست شناس معروف جهان (چارلز رابرت داروین Charles Robert Darwin ۱۲ فبروری ۱۸۰۹ – ۱۹ آوریل ۱۸۸۲) استناد می کنند ، نخست آن تیوری علمی و فلسفی را در گام اول مسخ بنیادی کردند و سپس آن ها را به حیث پایه و اساس ماتریالیسم دیا لکتیک و تاریخی به جهان عرضه نمودند ، چنانچه تاریخ نشان میدهد برخی از نامدارترین دانشمندان و مصلحان و فلاسفه جهان اسلام را به واکنش های فلسفی در برابر این نظریه مسخ شده ساختند . از سوی دیگر ماتریالیست ها از نظریه ی داروین برای انکار صانع جهان هستی استفاده کردند. آنها داستان خلقت آدم از تورات را در برابر تئوری ترانسفورمیسم قرار دادند و بجای آن که از تعارض میان آن دو سخن بگویند از سر مغالطه از بی اساس بودن دین و انکار وجود خدا دم زدند و همین امر موجب شد اولیای کلیسا بدون دقت در تعبیرات نامتناسبی که از آن نظریه شده بود اصل تئوری «تکامل تدریجی» را گمراه کننده و کفرآمیز معرفی نمایند. چنانچه در فوق اشاره گردید رسوبات این مغالطه فلسفی تنها در حوزه کشور های غربی و اروپائی آن زمان باقی نماند بلکه به بسیار زودی آثار فلسفی تیورئی تکامل تدریجی Charles Robert Darwin داروین دامن نامدارترین فلاسفه جهان اسلام را گرفت و برخی از تأثیر گذارترین فلاسفه جهان اسلام مانند فیلسوف و مصلح بزرگ علامه سید جمال الدین افغانی را با نوشتن رساله معروف اش « ردی بر مادیون » در برابر آنچه که بصورت مسخ شده به مثابه پایه های فلسفی ماتریالیسم دیاالکتیک عنوان شده بود به واکنش لازم در آن زمان واداشت . اما حقیقت چیزی دیگری بود و ثابت گردید که دانشمند بزرگ جهان اسلام علامه سید جمال الدین افغانی بر آنچه که تیوری های Charles Robert Darwin داروین از سوی ماتریالیست های آن زمان بصورت مسخ شده ارائه شده بود و به ساحه نفوذ افکار علامه سید جمال الدین افغانی نیز سرایت کرده بود آن اثر مهم اش « ردی بر مادیون » را نگاشته بودند اما نباید از ضعف های اساسی تیورئی چارلس داروین که در اثر معروف علامه سید

جمال الدین افغان یعنی « ردی بر مادیون » نیز به آن اشاره گردیده است چشم پوشید و آنرا تیوری دانیست که هویت و ماهیت اصلی « انسان » به حیث جانشین خداوند در این عصر و در میان این نسل پرخاشگر تثبیت سازد . بلکه باید در راه کشف هویت پیچیده انسان به مثابه یک تیوری دارای ضعف ها و نقاط مثبت علمی و فلسفی از آن استفاده بعمل آورد . چنانچه یکی از دانشمندان معروف مصری استاد عباس محمود عقاد در کتاب معروف اش « قرآن و مکتب تکامل » نوشت : « چارلز داروین می گفت: از ایمان به وجود خداوند در این جهان بزرگ احساس لذت و آرامش می کنم » همچنان این دانشمند اسلام اضافه میکند که : « داروین در نامه ای به پروفیسور فرادیس نوشت : « اگر معنای الحاد این است که کسی خدا را انکار کند من حتی در شدیدترین شرایط روحی درباره ی وجود خدا ذره ای دچار تردید نشده ام » . و در سال ۱۸۷۳ در نامه ای به یک دانشجوی ها لندی چنین نوشت: « به نظر من محال بودن تصور اینکه این جهان بزرگ و شگفت آور و نیروی درکی که این همه واقعیت را فرا گرفته معلول تصادف باشد خود دلیل بزرگی برای اعتراف به وجود خداوند است » . داروین نه تنها منکر خدا نبود بلکه بسیار ناخشنود بود از اینکه دیگران تصور کنند او به آثار مادیون علاقه دارد به همین دلیل وقتی کارل مارکس خواست کتاب « سرمایه » ی خود را به داروین اهدا کند او با ارسال نامه ای که اکنون در موزه ی کتابخانه ی مارکس و انگلس در مسکو نگهداری می شود از قبول آن معذرت خواهی کرد و بقلم توانای خود چنین نوشت: « از نامه ی دوستانه ی شما متشکرم و با سپاسگزاری از لطف شما ترجیح می دهم که این کتاب را برای من نفرستید زیرا اهدای آن به من متضمن وانمود ساختن این مطلب خواهد بود که من به تمام مطالب شما که در سایر کتابها نوشته اید و از آنها بی خبرم موافقت دارم و... » . تفاوت بنیادی و اساسی ای که با تیوری های دانشمندان و انسان شناسان نامدار جهان با نگاه و بینش توحیدی هویت انسان وجود دارند این است که اکثر فلاسفه و زیست شناسان به شمول Charles Robert Darwin چارلز داروین ، مسأله هویت انسان را نیز همچون دیگر حلقه های از هستی و کائینات بحیث یک مجموعه ای محض فلسفی و شبه علمی مورد مطالعه قرار داده و شناخت هویت انسان را نیز به اساس میتود منطق استنتاجی « قیاس » استخراج نموده اند ، در حالیکه مطالعات علمی و اکادمیک معاصر که از سوی زیست شناسان و دانشمندان علوم انسانی بعمل آمده است ، میرساند که هویت و ذات تمامی حشرات و سلول ها ی که کالبد انسان را به مثابه یک موجود بیولوژیکی تشکیل داده اند در ایجاد ماهیت جوهری انسان یا همانا « فطرت انسانی » که نقشه راه انسان بسوی ایفای نقش جانشینی خدا در زمین دانسته میشود بصورت جداگانه به مشاهده میرسد . این بدین معناست که تمامی عناصر و سلولها و حجراتی که در متون دینی و فلسفه خلقت انسان بر بنیاد یک بینش و مکانیزم ویژه ای فلسفی ، خمیر مایه ای از « گل بدبو »

نامیده شده است که پس از غوطه ور شدن در " روح خدا " در اسکلیت مادی ، خاکی و لجن انسانی دمیده شد تا جانشینی خدا در طبیعت و کائنات را بیا فریند .

با صراحت و وضاحت باید گفت که وجود این روح خدا از همان نخستین آغاز خلقت که در تمامی عناصر، حجرات و سلولهای کوچک بصورت توجیه شده در کالبد خاکی انسان دمیده و جابجا گردیده است سبب شده تا برای بشر ساکن در همه قلمرو ها ی تاریخ در برابر تمامی آفات طبیعی و حوادث دردناک اجتماعی میان جوامع بشری مصونیت بخشیده و آنرا در مقابل همه آفات، مظالم و کشتارهای بیگانهان که مایه های فطری حیات بشر دانسته میشوند بیمه ساخته است !

باتوجه به این اصل مهم فلسفی مسأله اصلی ی که وجود دارد این است که باید بدانیم انسان یعنی مقام هویت و منزلت او ، ذات ، فطرت ، غرائز ، احساسات ، گرائیشات ، پیچیده گی های حیات وی ! و انسان خود مقوله عظیم و جهان پهناوری است که باید در آن به کاوش و تحقیق و تفکر پرداخت تا مذهب را فهمید که چگونه مذهب به عنوان برنامه زندگی و برخاسته از فطرت برای نجات و رستگاری انسان توسط انسان های وارسته و آزاده مگر از جنس « بشر » بر زمینیان نازل گشت ؟ رستگاری ای که در جامعه و روابط انسانی ، اخلاقی ، اقتصاد انسانی و برابری اجتماعی و حقوقی تحقق بخشد . این امر سبب شده تا در فرآیند تمامی مسیر تاریخ « انسان ها برادر همدیگر باشند » یعنی هیچگاه بنابر برهیچ علتی و اصولی در این قلمرو و با این نگرش نباید حکم نابودی « بشر » صادر گردد . زیرا برابری عمومی « انسان ها » از آنجا ناشی میشود که از یک خمیر مایه مشترکی که روح خدا در تمامی سلول ها و حجرات و ذرات آن دمیده شده ، آفریده شده اند و برادر هستند ، لهذا هیچگونه برتری نژادی و ملی ، طبقاتی و اجتماعی میان انسانها وجود ندارد .

پارادکسی در تحلیل روشنفکران معاصر!

سخت شگفت انگیز و قابل تأمل است که بر بستروساحت چنین نگرش به انسان و هستی ، بزرگترین و نامدارترین فلاسفه یونان مانند ارسطو، افلاطون ، و دیگران در تضعیف جایگاه حقیقی انسان از آرائیه تیزس های شبه فلسفی دریغ نه ورزیدند. چنانچه از فلسفه سیاسی ارسطو (متولد سال ۳۲۲ ق م) میتوان بصورت فشرده برشمرد این است که « اصولاً بنابر تحلیل و تبیینی که از ماهیت انسان و رفتار و خصوصیات او عرضه میکند " تساوی " یا برابری انسانی را نفی و انکار میکند و معتقد است که « انسان ها مساوی خلق نه شده و برابر نیست » (۱) و این در موجودیت و طبیعت آفرینش و حیات اجتماعی او محرز است . بر همین اساس بردگی و بندگی بخشی از افراد

انسانی را طبیعی و منطقی میدانند . (۲) نباید تعجب کرد که برخی از نامدار ترین فعالان و زمامداران کشور های جهان سوم که عمدتاً پیروان مذاهب گوناگونی اند منجمله شبه روشنفکران این سرزمین ها در حوزه اندیشه و عمل برای بقای حاکمیت استبدادی خویش این قرنت از مذهب بویژه دین اسلام را به عنوان قرنت اصیل و ناب مورد استفاده قرار داده و تا هنوز هم از آن مناسبات جاهلی و ضد انسانی به نام «اسلام ناب و ولایت مدار اسلامی !!» بهره میبرند .

بزرگترین پارادوکس که در قضاوت ها و موضع گیری های اکثریتی از روشنفکران معاصر جهان به مشاهده میرسد این است که اینها نیز از همین قرنت ولایت مداری که بر فقه تاریخی و جامدی استوار است سخن میگویند و درباره ساختار عمومی آن نیز مفردات همین گفتمان معیوب و سنگواره ای رابه مثابه اصل مذهب شناسائی و تشخیص کرده اند .البته عده ای زیادی از این روشنفکران عزیزی که هرگونه سخن گفتن در باره مذهب را بیهوده می دانند و بنابر احکام فلسفی فلاسفه مادی معاصر بویژه کارل مارکس فیلسوف نامدار آلمانی متولد که در برابر حاکمیت کلیسای قرون وسطی مبارزات اصلاح طلب و نهضت رُنسانس در اروپا را یاری و همراهی میکرد و آن جمله معروف اش که « **دین آفیون ملت هاست** » سر مشق و توشه راه تمامی آزادی خواهان اروپا و حتی دنیا گردید . شگفت انگیز است که گروه زیادی از روشنفکران جوامع شرقی بویژه اسلامی « مذهب » را یک امر خصوصی در زندگی بشر مینامند و طرح جدائی « **مذهب** » از **سیاست** را به عنوان تنها گزینه و نسخه پیشرفت اجتماعی و ساختن یک جامعه مدرن عرضه میکنند ، اما جایی تعجب این است که پس از انهدام حاکمیت کلیسا و تا هنوز هم به این پرسش طبیعی فلاسفه ، جامعه شناسان و دانشمندان علم جامعه شناسی پاسخ ارائه نه شده است که چگونه ممکن است آنچه را که به مثابه آفیون و مواد مخدر برای زندگی اجتماعی تشخیص و شناسائی گردد ، با توجه به این واقعیت مسلم جامعه شناسی که جامعه و ملت را احادی از مردم تشکیل میدارند ...

ادامه دارد

(۱) : تاریخ فلسفه سیاسی ج ۱ ص ۱۳۳ دکتر بها الدین پاسارگاد

(۲): تاریخ فلسفه سیاسی ص ۱۳۴

